

نظام متغیر موازنه قدرت در اوراسیای مرکزی و

پیامدهای آن برای ایران

مهدی امیری*

تاریخ دریافت ۸۹/۱۲/۱۰ | تاریخ پذیرش ۹۰/۳/۱۷

در سال‌های اخیر وقوع تحولات تعیین‌کننده سیاسی در اوراسیای مرکزی از جمله تضعیف یا سقوط دولت‌های برآمده از انقلاب‌های رنگی بار دیگر توجهات را به سمت مناطق آسیای مرکزی و قفقاز جلب کرده است. جدا از ریشه‌ها و تأثیرات داخلی، این تحولات را می‌توان در چارچوب روند تغییرات نظام‌مند حاکم بر این مناطق - که بازخوردی مستقیم بر نظام موازنه قدرت در اوراسیای مرکزی داشته و بر نوسانات و سیالیت این نظام می‌افزاید - مورد بررسی قرار داد. تحولات سال‌های اخیر در حوزه اوراسیای مرکزی از تداوم روند فرسایش موقعیت بازیگران غربی و افزایش نقش و نفوذ بازیگران منطقه‌ای و سنتی این حوزه حکایت دارد. تحولات و محرکه‌هایی چون تداوم و تطویل بحران عراق و افزایش مشکلات آمریکا در این کشور، تیرگی روابط آمریکا با ازبکستان که زمانی نقطه اتکای واشنگتن در آسیای مرکزی قلمداد می‌شد و نیز تلاش‌های روسیه برای بهبود موقعیت خود در اوراسیای مرکزی از جمله مهم‌ترین عوامل تضعیف جایگاه دولت‌های غربی در منطقه محسوب می‌شود. تصمیم اوپاما برای خروج نیروهای نظامی آمریکا از افغانستان نیز این روند را تسریع کرده است. به‌طور هم‌زمان، تقویت نقش دولت‌های روسیه و چین در کنار توسعه نفوذ سازمان همکاری‌های شانگهای، نظام موازنه قدرت در اوراسیای مرکزی را دستخوش تغییراتی اساسی کرده که به‌نوبه خود تأثیرات مهمی بر منافع ایران در این حوزه برجای می‌گذارد.

کلیدواژه‌ها: موازنه قدرت؛ اوراسیای مرکزی؛ آسیای مرکزی؛ قفقاز؛ آمریکا؛ روسیه؛ ایران

* پژوهشگر ارشد گروه سیاست خارجی دفتر مطالعات سیاسی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی؛

Email: m_amiri2000@yahoo.com

مقدمه

حوزه اوراسیای مرکزی شامل دو منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به اعتبار برخورداری از موقعیت ممتاز ژئوپولیتیکی در طول چند قرن اخیر همواره مورد توجه قدرت‌های بین‌المللی بوده است. رقابت برای کسب نفوذ بیشتر در منطقه از سوی بازیگران مختلف، ویژگی سیاسی این حوزه در بسیاری از مقاطع تاریخی محسوب می‌شود. در دهه‌های اولیه قرن بیستم انضمام آسیای مرکزی و قفقاز به اتحاد جماهیر شوروی موجبات سیطره کامل مسکو بر امور و شئون مردم منطقه را فراهم ساخت، اما پس از فروپاشی شوروی تلاش برای کسب نفوذ در این حوزه به یکی از ملاحظات مهم قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تبدیل شد و همین امر نوعی رقابت فزاینده را میان قدرت‌های بزرگ در منطقه به وجود آورد. ایالات متحده آمریکا به‌عنوان بازیگر هژمون نظام بین‌الملل و روسیه به‌عنوان بازیگری که اوراسیای مرکزی را حیاط‌خلوت خود قلمداد می‌کرد و از سابقه دیرینه تسلط بر امور این منطقه برخوردار بود، رقابت اصلی را در این حوزه برعهده داشتند. این رقابت در سراسر دهه ۱۹۹۰ موازنه قدرتی را میان روسیه و آمریکا در منطقه به وجود آورده بود و هر یک از آنها تلاش می‌کرد تا با اهرم‌ها و ابزارهای خود نفوذش را در منطقه افزایش دهد. روند رقابت دو بازیگر و متحدان منطقه‌ای آنها در اوراسیا تا اوایل دهه ۲۰۰۰ به شیوه‌ای که عمدتاً بر تعادل دلالت داشت دنبال می‌شد به این معنا که هیچ‌یک از آنها در پیگیری منافع و توسعه نفوذ خود در منطقه در موقعیت برتری کامل نسبت به دیگری قرار نداشت و معمولاً این رقابت در شرایطی هم‌تراز و هم‌وزن دنبال می‌شد.

حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و تحولات بعدی، از آن جهت نقطه عطفی در تاریخ سیاسی اوراسیای مرکزی محسوب می‌شود که زمینه را برای تغییر فاحش موازنه قدرت در منطقه فراهم ساخت. این حوادث موجی از تحولات جدید را در عرصه نظام بین‌الملل به راه انداخت و به بروز برخی تغییرات در رویه‌های حاکم بر جهان انجامید.

در این میان حوزه اوراسیای مرکزی به دلیل توجه خاص ائتلاف مبارزه با تروریسم به

آن، به‌ویژه در جریان فاز اول این مبارزه (جنگ افغانستان)، اهمیت و نقشی محوری پیدا کرد و همین امر زمینه را برای تأثیرپذیری گسترده آن از معادلات و ترتیبات بین‌المللی فراهم آورد. به همین دلیل مجموعه تحولات مرتبط با یازدهم سپتامبر نقطه عطفی در سرنوشت این منطقه محسوب می‌شود. یازدهم سپتامبر تأثیر شگرفی بر نظام موازنه قدرت در اوراسیای مرکزی برجای گذاشت و موجبات توسعه نفوذ آمریکا در منطقه را فراهم ساخت. این روند به‌واسطه برخی تحولات دیگر نظیر راه‌اندازی انقلاب‌های رنگی در برخی کشورهای منطقه که به ظهور دولت‌های غرب‌گرا در آنها انجامید بیش‌ازپیش تقویت شد و این وضعیت منافع بازیگران سنتی منطقه و به‌ویژه روسیه را با چالش مواجه کرد.

اما هم‌زمان با افزایش مشکلات آمریکا در عراق که متضمن کاهش توجه واشنگتن به مسائل سایر مناطق از جمله اوراسیای مرکزی بود، زمینه برای تغییر مجدد نظام موازنه قدرت در منطقه به نفع بازیگران سنتی به‌ویژه روسیه فراهم آمد. این روند در کنار تحولاتی نظیر چرخش مجدد ازبکستان از غرب به سمت روسیه، جنگ روسیه با گرجستان - که نتیجه آن پیروزی مسکو و تضعیف موقعیت دولت هوادار غرب در تفلیس بود - سبب شد موازنه قدرت منطقه‌ای بیش از گذشته به نفع روسیه و به ضرر آمریکا تغییر کند. از جمله تحولاتی که به تقویت این روند منجر شده است سقوط دولت برآمده از انقلاب رنگی در قرقیزستان و روی کار آمدن یک دولت روس‌گرا در این جمهوری است. بدین ترتیب بررسی تحولات سیاسی در حوزه اوراسیای مرکزی در یک دهه گذشته نشان می‌دهد که نظام موازنه قدرت در این منطقه به نسبت دهه ۱۹۹۰ تحولات و تلاطم‌های بیشتری را تجربه کرده است. با توجه به اهمیت این تحولات از منظر منافع و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران در این مقاله تلاش خواهد شد تا ضمن بررسی روند تحولات و تغییرات حادث در نظام توازن قوا در اوراسیای مرکزی به‌ویژه پس از حوادث یازدهم سپتامبر، منافع و موقعیت جمهوری اسلامی ایران در قبال این تغییرات تبیین و تهدیدات و فرصت‌های ناشی از آن برای کشور معرفی شود.



نقشه ۱ اوراسیای مرکزی و مناطق پیرامونی

۱ تحولات نظام موازنه قدرت در اوراسیای مرکزی در یک دهه اخیر

همچنان که در مقدمه اشاره شد از اوایل دهه ۲۰۰۰ میلادی و به ویژه با وقوع حادثه یازدهم سپتامبر، تحولاتی به وقوع پیوست که مؤید بروز تغییرات نوسانی مهم در نظام موازنه قدرت در اوراسیای مرکزی (آسیای مرکزی و قفقاز) بود. این تغییرات را می توان در قالب دو دوره زمانی مختلف مورد شناسایی قرار داد. نخست، دوره‌ای که مجموعه تحولات حادث در آن موجبات افزایش نقش و نفوذ بازیگران غربی به ویژه آمریکا را در ترتیبات سیاسی - امنیتی منطقه فراهم ساخت و دوم، دوره‌ای که به شکل گیری شرایطی منجر شد که نتیجه آن فرسایش موقعیت و نفوذ بازیگران غربی و احیای نقش بازیگران سنتی فرامنطقه‌ای در اوراسیای مرکزی بود.

۱-۱ دوره اول تغییر نظام موازنه قدرت؛ افزایش نفوذ آمریکا (۲۰۰۴-۲۰۰۱)

واقعه یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ در آمریکا موجب طراحی دوباره استراتژی امنیت ملی و تحولات مهم در اولویت‌های سیاست امنیتی و خارجی این کشور شد. سیاست خارجی آمریکا تحت‌الشعاع تلاش برای تشکیل و رهبری یک ائتلاف بین‌المللی علیه تروریسم قرار گرفت. این تغییر جهت، تأثیرات مهمی بر روابط آمریکا با روسیه و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز برجای گذاشت.

جنگ با تروریسم در افغانستان موجبات حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی (که مسکو آن را جزء حیاط‌خلوت سنتی خود قلمداد می‌کرد) را فراهم ساخت. طبعاً حضور نظامی بلندمدت واشنگتن می‌توانست زمینه تغییرات گسترده ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک را در منطقه ایجاد کند، روند بازی بزرگ برای کنترل منابع انرژی و مسیرهای انتقال آن که از اوایل دهه ۱۹۹۰ میان بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای شروع شده بود را دگرگون سازد و به ترسیم مجدد خطوط نفوذ کشورهای بزرگ منطقه نظیر روسیه، ایران، چین و ترکیه منجر شود (وحیدی، ۱۳۸۱: ۹۰-۸۹).

هرچند پس از پایان جنگ سرد و ظهور شرایط جدید، از اهمیت ملاحظات امنیتی تا حدودی کاسته شده بود، اما حوادث یازدهم سپتامبر بار دیگر جامعه جهانی را با پدیده‌ها و متغیرهای امنیتی که از توانایی بالایی برای به چالش کشیدن ثبات بین‌المللی برخوردار بودند، مواجه کرد.

رویکرد مجدد جامعه جهانی به ملاحظات امنیتی مبتنی بر درک تغییر ماهیت پدیده‌ها و عوامل تهدیدساز بود. در شرایطی که در مقاطع پیشین، تعارض و تضاد بازیگران رسمی نظام بین‌الملل یعنی دولت‌ها به‌ویژه دولت‌های بزرگ موجبات ناامنی و بی‌ثباتی را در سطح جهانی فراهم آورد در وضعیت جدید، بازیگران غیردولتی نظیر گروه القاعده که از نظم مورد حمایت جهان غرب ابراز نارضایتی می‌کرد و با ابزارهای خشونت‌آمیز به دنبال آن بود، به‌عنوان منابع نوین ناامنی معرفی شدند. در نتیجه، جامعه جهانی به‌ویژه جهان غرب

بخش عمده‌ای از ظرفیت و از جمله توان نظامی خود را برای مقابله با این قبیل گروه‌ها تجهیز کرد. در این فرایند به مناطق و حوزه‌هایی توجه شد که امکان پرورش و رشد گروه‌های مذکور در آنها بالا بود. همچنین مسائل امنیتی در این مناطق از اهمیت فزاینده‌ای برخوردار شد. در این میان حوزه اوراسیای مرکزی و به‌ویژه منطقه آسیای مرکزی اولاً، به دلیل نزدیکی جغرافیایی با افغانستان و ثانیاً، به دلیل استعداد ظهور گروه‌های مشابه القاعده در آن مورد توجه قرار گرفت.

شایان ذکر است که دولت‌های این منطقه به‌ویژه در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ به دلیل فعالیت گروه‌هایی نظیر حزب التحریر یا جنبش اسلامی ازبکستان، تروریسم و افراط‌گرایی را مهم‌ترین تهدید امنیتی خود می‌دانستند. پس از وقایع یازدهم سپتامبر موضوع برخورد با این قبیل گروه‌ها و از بین بردن زمینه ظهور گروه‌های مشابه، به یکی از ملاحظات اصلی بازیگران بین‌المللی در مسائل اوراسیای مرکزی تبدیل شد. همین امر به تفوق و استیلاي ملاحظات امنیتی در آسیای مرکزی نسبت به سایر ملاحظات انجامید. ایالات متحده آمریکا به‌طور خاص و کشورهای غربی ائتلاف بین‌المللی مبارزه با تروریسم به‌طور عام، پس از تصمیم‌گیری در مورد حمله نظامی به افغانستان برای جلب نظر مساعد دولت‌های منطقه به‌منظور همکاری با این ائتلاف تلاش کردند، این تقاضا با پاسخ مثبت دولت‌های منطقه روبه‌رو شد.

گسیل نیروها و تجهیزات کشورهای غربی به منطقه و موافقت جمهوری‌های منطقه به‌ویژه ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان با در اختیار قرار دادن قلمرو زمینی و هوایی خود، مؤید همکاری نزدیک با دولت‌های غربی به‌خصوص آمریکا بود. این امر زمینه لازم برای تقویت روابط جمهوری‌های اوراسیای مرکزی با کشورهای غربی را فراهم کرد و موجب افزایش نقش این کشورها در امور منطقه به‌ویژه ترتیبات امنیتی آن شد. حتی با وجود سقوط طالبان، تمایل آمریکا برای حضور نظامی در منطقه ادامه یافت.

قرقیزستان و ازبکستان با اعطای پایگاه نظامی به آمریکا، مهم‌ترین نقش را در تثبیت حضور نظامی ایالات متحده در منطقه ایفا کردند. قرقیزستان، پایگاه هوایی ماناس را در

اختیار نیروهای آمریکا، فرانسه، ایتالیا، نروژ، کانادا و کره جنوبی قرار داد. ازبکستان نیز پایگاه خاناباد را در اختیار آمریکا گذاشت و پایگاهی را در منطقه ترمز به واحدهای آلمانی واگذار و یک کریدور زمینی به افغانستان را برای کمک بشردوستانه از طریق پل دوستی ترمز مهیا کرد. قزاقستان حق پرواز بر فراز قلمرو خود را به آمریکا اعطا و انتقال تدارکات از طریق خط آهن را تسریع کرد. ترکمنستان استفاده از قلمرو خود را به منظور کمک‌های بشردوستانه مجاز شمرد. تاجیکستان فرودگاه بین‌المللی دوشنبه را برای سوخت‌گیری و استقرار در اختیار آمریکا، بریتانیا و فرانسه قرار داد (Nichol, 2003: 11).

آمریکا همچنین روابط خود با این جمهوری‌ها را از طریق تعهد به تقویت قابلیت‌های دفاعی و نظامی آنها ارتقا بخشید. در ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۲ رؤسای جمهور قرقیزستان و آمریکا بیانیه مشترکی منتشر و تعهد کردند که مشارکت استراتژیک از جمله همکاری بر ضد تروریسم را تعمیق بخشند. ایالات متحده نیز بر کمک خود برای تقویت امنیت مرزی و قابلیت‌های نظامی قرقیزستان تأکید کرد (Ibid.).

در آگوست ۲۰۰۲ نیز وزارت دفاع قزاقستان اعلام کرد که واشنگتن به منظور کمک به نوسازی ارتش این کشور کمک مالی خواهد کرد. سفیر آمریکا در تاجیکستان نیز اعلام داشت که واشنگتن برای آموزش ارتش تاجیکستان برنامه‌ریزی می‌کند (Blua, 2002).

جمهوری آذربایجان در نوامبر ۲۰۰۲ برای همکاری با نیروهای بین‌المللی کمک به امنیت افغانستان (ایساف) به این کشور نیرو اعزام کرد. جمهوری آذربایجان اولین عضو از جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع بود که برای انجام عملیات حفظ صلح در افغانستان به این کشور نیرو اعزام می‌کرد (Daly, 2008).

حدود دو سال بعد در سپتامبر ۲۰۰۴ جمهوری گرجستان، یکی دیگر از جمهوری‌های قفقاز جنوبی، نیز برای کمک به ایساف یکصد نیروی خود را به افغانستان اعزام کرد تا به‌عنوان بخشی از نیروی حفظ صلح آلمان فعالیت و از واحدهای استراتژیک ایساف در افغانستان محافظت کنند (Ibid.).

افزایش کمک‌های اقتصادی آمریکا به جمهوری‌های منطقه و تجویز چگونگی استفاده از کمک‌های اعطایی نشانه دیگری از گسترش حضور و دخالت واشنگتن در منطقه بود. به‌عنوان مثال کمتر از یک‌سال پس از حوادث یازدهم سپتامبر کمک آمریکا به پنج جمهوری آسیای مرکزی نسبت به قبل دوبرابر و بالغ بر ۶۰۰ میلیون دلار شد (Donovan, 2002).

هرچند مجموع تحولات پس از یازدهم سپتامبر به تقویت روابط آمریکا با تمامی جمهوری‌های اوراسیای مرکزی انجامید با این حال روند رو به رشد روابط این کشور با ازبکستان سرعت بیشتری داشت. جمهوری ازبکستان بعد از حمله آمریکا به افغانستان به‌عنوان یک متحد کلیدی آمریکا در منطقه عمل کرد.

در مارس ۲۰۰۲ بیانیه مشترک استراتژیک آمریکا و ازبکستان شامل ضمانت‌های امنیتی نامحدود به امضا رسید. در این بیانیه ایالات متحده تأکید می‌کرد که با علاقه شدید به هرگونه تهدید خارجی علیه امنیت ازبکستان توجه و برای پاسخ به این تهدیدات با تاشکند مشورت خواهد کرد. دو کشور تعهد کردند همکاری نظامی از جمله تجهیز مجدد نیروهای مسلح ازبکستان را تقویت کنند (Nicol, 2003: 11).

ازبکستان علاوه بر نزدیکی به آمریکا با جلب حمایت آن کشور کوشید تا خود را به پیمان ناتو نزدیک کند. در مارس ۲۰۰۲ ناتو به تاشکند اعلام کرد که برای نوسازی نیروهای مسلح و تجهیز دوباره این کشور به جنگ‌افزارها و مهمات استاندارد ناتو کمک خواهد کرد (Akbarzadeh, 2002).

در مجموع کشورهای غربی و به‌طور خاص آمریکا در پرتو فضای بین‌المللی شکل گرفته پس از یازدهم سپتامبر به دلیل تقویت روابط با جمهوری‌های آسیای مرکزی از امکان و فضای مساعدتری برای حضور و نفوذ در این منطقه استراتژیک برخوردار شدند. برخورداری از این موقعیت، شرایط مناسبی را برای دخالت بیشتر آمریکا در مسائل منطقه فراهم ساخت. نهایتاً شکل‌گیری انقلاب‌های رنگی در منطقه که با حمایت آمریکا صورت

گرفت منجر به روی کار آمدن دولت‌های غرب‌گرا در جمهوری‌های میزبان این نوع از انقلاب‌ها به‌ویژه جمهوری گرجستان شد. در واقع انقلاب‌های رنگی محرک دیگری برای افزایش نقش و نفوذ آمریکا در مسائل و روندهای این منطقه بود و روی کار آمدن دولت‌های همسو با ملاحظات آمریکا شرایط را برای مداخله بیشتر واشنگتن در امور اوراسیای مرکزی فراهم ساخت.

به موازات افزایش نقش و نفوذ آمریکا در اوراسیا، نقش بازیگران سنتی این منطقه کاهش پیدا کرد. تحولات پس از یازدهم سپتامبر در ابتدا موجب واگذاری ابتکار عمل در اوراسیای مرکزی از بازیگران سنتی به بازیگران غربی شد. در این میان می‌توان به تضعیف نقش روسیه و چین در منطقه اشاره کرد.

به چالش کشیده شدن نقش و جایگاه روسیه در منطقه استراتژیک اوراسیای مرکزی از پیامدهای تحولات سال‌های اولیه دهه ۲۰۰۰ به حساب می‌آید. این منطقه سال‌ها تحت نفوذ سیاسی و نظامی مسکو بود به گونه‌ای که بسیاری از صاحب‌نظران آن را حیاط‌خلوت روسیه قلمداد کرده‌اند. برخورداری روسیه از امتیازات جغرافیایی و بهره‌گیری از توانمندی‌های نظامی و سیاسی موجب شد تا مسکو در طول تاریخ به‌عنوان مهم‌ترین بازیگر اوراسیای مرکزی، نقش مسلطی را در آن ایفا کند.

تحولات پس از یازدهم سپتامبر از این لحاظ که به تضعیف و تخفیف نقش روسیه در اوراسیای مرکزی انجامید یک نقطه عطف به‌شمار می‌آید. مهم‌ترین دلیل شکل‌گیری چنین وضعیتی، حضور بی‌سابقه و همه‌جانبه نیروهای آمریکایی در منطقه بود. ابتکار عمل مبارزه با تروریسم در منطقه به‌عنوان مهم‌ترین تهدید متوجه دولت‌های اوراسیا به آمریکا واگذار شد و این در حالی بود که مسئولیت این مهم به‌ویژه در سال‌های پایانی دهه ۱۹۹۰ در اختیار روسیه بود.

از آن گذشته، دولت‌هایی نظیر ازبکستان و نیز گرجستان (پس از وقوع انقلاب رنگی) با برخورداری از گرایش‌های مرکز‌گريزانه، به‌واسطه رویکرد نوین واشنگتن به منطقه

شرایط مساعدی را برای خروج از مدار امنیتی مسکو پیدا کردند. ازبکستان با حمایت آمریکا فرصت یافت تا خود را به‌عنوان یک بازیگر خودمختار و قادر به تأثیرگذاری اساسی بر پویش‌های سیاسی منطقه مطرح کند (Denison, 2002).

گرجستان نیز با به ثمر رسیدن انقلاب رنگی و روی کار آمدن میخائیل ساکاشویلی به مهم‌ترین متحد قفقازی آمریکا تبدیل شد. در عین حال عدم مخالفت جدی روسیه با حضور نظامی آمریکا در منطقه انتقادهای اساسی را متوجه دولت وقت روسیه کرد. این مسئله انتقاد شدید ملی‌گرایان روسیه را از سیاست خارجی دولت پوتین برانگیخت (Torbakov, 2002).

برخی صاحب‌نظران عدم مخالفت مسکو با ورود نظامیان آمریکایی به منطقه را نوعی خودکشی ژئوپولیتیک خواندند و برخی دیگر ورود این نیروها را از نظر اهمیت با فروپاشی دیوار برلین و اتحاد دو آلمان برابر دانستند. حضور آمریکا در منطقه به‌ویژه در آسیای مرکزی علاوه بر روسیه، نقش چین را نیز محدود کرد. جنگ آمریکا علیه تروریسم، قدرت چین را در این منطقه کاهش داد و موضع آن را تضعیف کرد. همچنین می‌توان به تضعیف نقش سازمان همکاری‌های شانگهای در منطقه اشاره داشت که به‌عنوان نهاد منطقه‌ای مرتبط با امور امنیتی آسیای مرکزی نتوانست در دو سال اول پس از حوادث یازدهم سپتامبر نقش مؤثری را در جریان اقدامات و عملیات ضدتروریستی در این منطقه ایفا کند. ناکامی این نهاد برای ایفای نقش مؤثر در این جنگ مؤید ناتوانی آن در تضمین و تأمین امنیت در آسیای مرکزی برای ایجاد یک سازوکار امنیتی منطقه‌ای کارآمد بود (Central Asia and Caucasus, 2003).

در شرایط انفعال مهم‌ترین نهاد منطقه‌ای مسئول در قبال امور امنیتی آسیای مرکزی، ابتکار عمل در این خصوص به آمریکا و متحدان غربی‌اش واگذار شد. مجموعه این اتفاقات سبب شد در سال‌های اولیه دهه ۲۰۰۰ حضور آمریکا در حوزه اوراسیای مرکزی افزایش چشمگیری یابد. این مسئله در کنار تقویت گرایش‌های مرکزگرایانه برخی دولت‌های منطقه نظیر گرجستان و ازبکستان، موجبات تضعیف موقعیت روسیه در منطقه را فراهم ساخت.

این شرایط موجب متحول شدن نظام موازنه قدرت در اوراسیای مرکزی به نفع ایالات متحده آمریکا و به ضرر روسیه شد به نحوی که می‌توان از آمریکا به عنوان تأثیرگذارترین بازیگر فرمانطقه‌ای فعال در ترتیبات و معادلات سیاسی و امنیتی اوراسیای مرکزی طی این دوره یاد کرد. اما به تدریج و با بروز برخی تحولات مهم بین‌المللی نظیر فرسایشی شدن بحران عراق و تحولاتی چون اثبات ناکارآمدی دولت‌های برآمده از انقلاب‌های رنگی شرایط جدیدی در اوراسیای مرکزی حاکم شد که پیامدهای مهمی برای نظام موازنه قدرت در منطقه به دنبال داشت.

۱-۲ دوره دوم تغییر نظام موازنه قدرت؛ فرسایش نفوذ آمریکا (۲۰۱۰-۲۰۰۵)

روند تصاعدی نفوذ آمریکا در حوزه اوراسیای مرکزی به تدریج و با وقوع برخی تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی از حرکت باز ایستاد و حتی سیر نزولی پیدا کرد. مهم‌ترین تحول بین‌المللی در این خصوص به افزایش مشکلات آمریکا در عراق مربوط بود. باین حال شمار دیگری از تحولات و روندهای مهم نظیر تکمیل فرایند تثبیت دولت مرکزی در افغانستان و تلاش مسکو و پکن برای احیای موقعیت خود در آسیای مرکزی و تضعیف دولت‌های برآمده از انقلاب‌های رنگی در منطقه نیز به روند تغییر مجدد توازن قدرت در این حوزه به نفع مسکو و به ضرر واشنگتن کمک کرد. در این میان روی کار آمدن دولت باراک اوباما به برخی مباحث در خصوص احتمال تغییر این روند و بازیابی احتمالی موقعیت واشنگتن در اوراسیای مرکزی دامن زد. این بحث بیشتر با توجه به دو موضوع اصلی مطرح می‌شد. نخست، رویکرد جدید آمریکا به افغانستان در دوره اوباما که می‌توانست مجدداً توجه و تمرکز ایالات متحده به منطقه آسیای مرکزی را افزایش دهد و دوم، سیاست دولت جدید آمریکا نسبت به روسیه که بر مبنای احیای روابط دوجانبه و توسعه همکاری‌ها بنا نهاده شده بود. در نتیجه این سؤال پیش می‌آید که آیا به قدرت رسیدن اوباما تغییری در روند سیال نظام موازنه قدرت در اوراسیای مرکزی به وجود آورده است؟ از این رو دوره

دوم تغییر موازنه قدرت در منطقه را باید در دو دوره قبل و بعد از روی کار آمدن اوپاما بررسی کرد.

۱-۲-۱-۱ قبل از روی کار آمدن دولت اوپاما (۲۰۰۵-۲۰۰۸)

بین سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۸ مجموعه تحولات ذیل نظام موازنه قدرت در اوراسیای مرکزی را به نفع روسیه و به ضرر آمریکا برهم زد:

۱-۲-۱-۱-۱ تداوم بحران عراق

افزایش مشکلات آمریکا در عراق از عوامل مهم تأثیرگذار بر تضعیف موقعیت ایالات متحده در حوزه اوراسیای مرکزی بود. تشدید مشکلات واشنگتن در عراق به‌طور فزاینده‌ای توجه دولتمردان آمریکایی را از مسائل سایر نظام‌های منطقه‌ای به مسائل خاورمیانه و به‌طور مشخص عراق تغییر داد. در این میان، نحوه موضع‌گیری اولیه دولت‌های آسیای مرکزی نسبت به مداخله نظامی آمریکا در عراق در تسریع روند چرخش توجه واشنگتن از آسیای مرکزی به عراق و خاورمیانه بسیار تأثیرگذار بود. دولت‌های آسیای مرکزی از ابتدا نگران آن بودند که حمایت از عملیات جنگی آمریکا در عراق به تحریک گرایش‌های اسلام‌گرایانه در داخل منجر شود (Wishnick, 2004: 11). از آن گذشته نگاه منفی افکار عمومی در کشورهای آسیای مرکزی به اشتغال عراق توسط آمریکا نیز در نوع موضع‌گیری دولت‌های منطقه تأثیرگذار بود. به‌عنوان مثال نتیجه یک نظرسنجی در قرقیزستان، در سال ۲۰۰۳، بی‌اعتمادی فراگیر از تحرکات آمریکا در عراق را آشکار کرد. به‌گونه‌ای که ۴۲ درصد از پاسخ‌گویان، مداخله نظامی آمریکا را به‌علاقه واشنگتن برای کنترل نفت عراق نسبت می‌دادند و ۱۴ درصد نیز ابراز می‌داشتند که این اقدام در راستای افزایش اقتدار آمریکا در جهان صورت گرفته است. حدود ۶۶ درصد از پاسخ‌گویان نیز خواستار بی‌طرفی دولت در قبال جنگ عراق بودند (U.S. Department of State, 2003: 2).

در مجموع عدم حمایت نخبگان و افکار عمومی موجب شد تا دولت‌های منطقه (تا حدی به جز ازبکستان) برخلاف جنگ افغانستان از جنگ آمریکا علیه عراق حمایت نکنند. این مسئله در کنار ضرورت تخصیص منابع بیشتر برای اداره جنگ عراق موجبات تغییر توجه واشنگتن از آسیای مرکزی به عراق و خاورمیانه را فراهم ساخت.

به‌ویژه آنکه مقامات آمریکایی در پیشبرد اهداف جنگی خود در قبال عراق با کاهش شدید میزان حمایت جامعه بین‌الملل از این اقدام مواجه بودند. برخلاف جنگ افغانستان که در ابتدا با میزان قابل توجه حمایت متحدان آمریکا از اقدام این کشور همراه بود، جنگ عراق مخالفت نزدیک‌ترین متحدان اروپایی واشنگتن (به‌استثنای انگلستان) را به دنبال داشت. در نتیجه آمریکا ناگزیر از تخصیص میزان بیشتری از ظرفیت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی خود برای تأمین اهداف مورد نظر در عراق بود.

این امر نتیجه اجتناب‌ناپذیر رفتار یک‌جانبه آمریکا در عراق بود. به‌ویژه در دوره دوم ریاست جمهوری جرج بوش، توجه خاص ایالات متحده نسبت به عراق، اولویت‌های منطقه‌ای این کشور را نیز متحول کرد. اگر نتیجه فوری حملات یازدهم سپتامبر توجه شدید به مسائل افغانستان و اوراسیای مرکزی بود، تداوم جنگ عراق، مسائل خاورمیانه را در صدر ملاحظات آمریکا قرار داد. از این رو توجه آمریکا به مسائل عراق به‌طور نسبی کاهش ارزش استراتژیک پیشین اوراسیا را در دوایر سیاستگذاری این کشور به دنبال داشت. این امر یکی از دلایل تضعیف موقعیت آمریکا در منطقه بود.

۱-۲-۱-۲ تیرگی روابط آمریکا با ازبکستان

بروز اختلاف میان آمریکا و جمهوری ازبکستان از جمله وقایع مهمی بود که روند فرسایش نفوذ واشنگتن در اوراسیای مرکزی را تسریع کرد. این تیرگی به دنبال حوادث شهر اندیجان در جمهوری ازبکستان پدید آمد. در ماه مه سال ۲۰۰۵ حدود دو هزار معترض در اندیجان ضد حکومت این کشور تظاهرات و زندان این شهر و برخی ساختمان‌های دولتی را تصرف کردند.

معترضان خواستار آزادی ۲۳ نفر از کسانی بودند که دولت آنها را به اتهام تشکیل هسته‌ای از یک سازمان توقیف شده اسلامی دستگیر کرده بود. وقایع این شهر نهایتاً با برخورد نیروهای امنیتی ازبکستان و شلیک آنها به سوی صدها تظاهرکنندگانی که تلاش داشتند تا کنترل شهر را برعهده گیرند پایان یافت. گزارش‌های مستقل شمار کشته‌شدگان در این حادثه را ۴۰۰ تا ۶۰۰ نفر اعلام کردند که اغلب آنها غیرنظامی بودند. مقامات ازبکستان ادعا کردند این ناآرامی‌ها به تحریک مبارزان اسلام‌گرا شکل گرفته است (Kucera, 2006).

دولت‌های غربی و محافل مستقل فعال در زمینه حقوق بشر چنین ادعایی را نپذیرفتند و دولت ازبکستان را به نقض فاحش حقوق بشر متهم کردند، آنها خواستار انجام تحقیقات مستقل در مورد این اتفاق شدند، فشار محافل حقوق بشر غربی و نیز دولتمردان آمریکایی به دولت ازبکستان در خصوص وقایع اندیجان نارضایتی گسترده مقامات این جمهوری از رفتار غربی‌ها را به دنبال داشت. این نارضایتی در درجه اول تأثیر خود را بر روابط ازبکستان با آمریکا بر جای گذاشت و مقامات این جمهوری تصمیم گرفتند در اعتراض به رفتار انتقادی ایالات متحده سطح روابط خود را با این کشور کاهش دهند. نارضایتی مقامات ازبکستان از انتقادات دولت آمریکا در زمینه حقوق بشر تا حدی بود که به تغییر بنیادین جهت‌گیری سیاست خارجی این کشور از غرب‌گرایی به شرق‌گرایی منجر شد. یک اتفاق مهم در این فرایند اقدام تاشکند در خارج ساختن نیروهای آمریکایی از پایگاه هوایی خاناباد بود. به‌طور کلی خروج ازبکستان از مدار نفوذ آمریکا تأثیر مستقیمی بر تضعیف جایگاه واشنگتن در آسیای مرکزی داشت. چرا که ازبکستان متحد اصلی آمریکا در آسیای مرکزی بود. از این رو تیرگی روابط دو کشور از مهم‌ترین عوامل فرسایش نفوذ واشنگتن در منطقه به حساب می‌آید.

۳-۱-۲-۱ کاهش سطح درگیری آمریکا در افغانستان

تصمیم آمریکا برای حمله به افغانستان و اشغال نظامی این کشور یکی از مهم‌ترین دلایل

افزایش توجه ایالات متحده به حوزه اوراسیای مرکزی بود چرا که پیشبرد اهداف آمریکا در افغانستان تا حد زیادی به همراهی جمهوری‌های این منطقه نیاز داشت. تا زمانی که فرایند جایگزینی نظام سیاسی جدید به جای نظام ساقط شده طالبانی تکمیل نشده بود ایالات متحده سطح درگیری بالاتری در این کشور داشت. اما تحولات افغانستان شرایط جدیدی را پیش روی آمریکا قرار داد. در ژانویه ۲۰۰۴ قانون اساسی جدید افغانستان تصویب و انتخابات موفق ریاست جمهوری در ۹ اکتبر ۲۰۰۴ برگزار شد. به دنبال آن در ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۵ انتخابات پارلمانی به انجام رسید. این مسئله روند گذار سیاسی در دوره پساطالبان را در افغانستان تکمیل کرد (Katzman, 2006).

از این رو مشکلات و چالش‌های فراروی آمریکا به نسبت ماه‌های اولیه آغازین جنگ کاهش قابل ملاحظه‌ای یافت. از آن گذشته نقش آفرینی جامعه بین‌المللی در امور افغانستان و دخالت قابل توجه سازمان ملل در مسائل این کشور نیز از مشکلات فراروی کاخ سفید در افغانستان کاست. واگذاری بخش عمده‌ای از وظیفه تأمین امنیت افغانستان به اتحادیه ناتو نیز تأثیر قابل توجهی بر کاهش فشارهای موجود بر آمریکا داشت. این اتحادیه گستره عملیاتی خود را در افغانستان افزایش داد. در اوایل اکتبر ۲۰۰۶ طی مراسمی در کابل فرماندهی عملیات امنیتی نظامی بین‌المللی در شرق افغانستان به‌طور رسمی به نیروی ایساف که تحت رهبری ناتوست واگذار شد (U.S. Department of State, 2006).

چنین وضعیتی سبب شد تا دل‌مشغولی‌ها و درگیری‌های آمریکا در افغانستان کاهش یابد. سامان نسبی و حداقلی اوضاع افغانستان از یک طرف و افزایش مشکلات آمریکا در عراق از طرف دیگر کاهش توجه واشنگتن به مسائل افغانستان و توجه بیشتر به امور عراق را همراه داشت. به اقتضای الزامات ژئوپولیتیکی، کاهش توجه به امور افغانستان و اقدام آمریکا در واگذاری برخی امور در این کشور به سایر بازیگران، تخفیف سطح ظرفیت‌های اختصاص یافته به منطقه اوراسیای مرکزی از سوی ایالات متحده را نیز به دنبال آورد. این مسئله یکی دیگر از دلایل فرسایش نفوذ آمریکا در منطقه بود.

۴-۱-۲-۱ تلاش‌های روسیه برای بهبود موقعیت خود در اوراسیای مرکزی

افزایش نفوذ آمریکا در حوزه اوراسیای مرکزی به دنبال وقوع حملات یازدهم سپتامبر به‌طور آشکار موقعیت روسیه را در این حوزه تضعیف کرد و نظام توازن قوا در منطقه را به ضرر مسکو برهم زد. به همین دلیل مقامات روسیه به تدریج در پی تمهید تدابیر لازم برای احیای جایگاه خود در منطقه برآمدند. استراتژیست‌های روسی اعتقاد داشتند تخصیص فزاینده منابع و امکانات آمریکا برای حل بحران عراق، کاهش توجه این کشور به مناطق پیرامون روسیه را همراه داشت و این فرصت را برای مسکو فراهم ساخت تا نفوذ سنتی خود را در این مناطق احیا کند.

روسیه برای احیای نفوذ خود در اوراسیا، انگیزه‌های بسیاری داشت. یک هدف عمده روسیه در این زمینه تلاش برای تأمین بهتر امنیت مرزهای آسیب‌پذیر خود در جنوب در برابر تهدیدات منطقه‌ای نظیر افراط‌گرایی و ترانزیت مواد مخدر است. اهداف اقتصادی مسکو شامل اطمینان از مشارکت شرکت‌های خود در توسعه منابع گاز طبیعی منطقه و نیز اطمینان از این امر است که صادرکنندگان نفت و گاز در اوراسیای مرکزی به استفاده از خطوط لوله روسیه برای صادرات ادامه خواهند داد (Weitz, 2006: 156).

ولادیمیر پوتین در آوریل ۲۰۰۵ فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را یکی از بزرگ‌ترین فجایع ژئوپولیتیک قرن بیستم ذکر و احیای نفوذ مسکو در اوراسیای مرکزی را یک اولویت مهم دولت خود تعیین کرد. بدین ترتیب هم‌زمان با تضعیف موقعیت آمریکا، روسیه تلاش کرد تا روابط خود با کشورهای منطقه را بهبود بخشد. در همین چارچوب، روسیه به افزایش فعالیت‌های دفاعی خود در منطقه پرداخت. پیش‌تر در اکتبر ۲۰۰۳، مسکو اولین پایگاه نظامی منطقه‌ای جدید خود پس از جنگ سرد را در قرقیزستان تأسیس کرده بود. در اکتبر ۲۰۰۴ نیز تاجیکستان به شاخه پیاده نظام موتوریزه ۲۰۱ روسیه یک پایگاه دائمی در نزدیکی شهر دوشنبه اعطا کرد.

یک سال بعد، مقامات تاجیکستان و روسیه اعلام کردند که مسکو همچنین یک

پایگاه هوایی جدید در نزدیکی دوشنبه به دست خواهد آورد که برای استقرار ۶ هزار پرسنل نظامی کافی خواهد بود. مسکو همچنین همکاری امنیتی خود را با ازبکستان توسعه داد. در ژوئن ۲۰۰۴ دو کشور معاهده‌ای را در مورد همکاری استراتژیک به امضا رسانده بودند که اعلام می‌کرد طرفین براساس موافقت‌نامه‌های جداگانه حق استفاده از تأسیسات نظامی که در قلمروشان قرار داد را به یکدیگر خواهند داد. در سپتامبر ۲۰۰۵ نیز نیروهای روسیه و ازبکستان اولین تمرین‌های نظامی مشترک خود را از زمان فروپاشی شوروی برگزار کردند (Ibid.: 158).

روسیه علاوه بر تلاش برای بهبود روابط دوجانبه با جمهوری‌های منطقه در صدد تقویت نهادهای منطقه‌ای تحت نفوذ خود در اوراسیای مرکزی برآمد. تلاش برای تقویت نقش و کارکرد جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (سی. آی. اس) و سازمان همکاری شانگهای دقیقاً در همین راستا قابل تعریف است. سازمان همکاری شانگهای در نتیجه این تلاش طی چند سال اخیر موقعیت خود را در آسیای مرکزی به نحو چشمگیری تقویت کرده است.

۵-۱-۲-۱ جنگ روسیه و گرجستان

بروز درگیری نظامی در حوزه استراتژیک قفقاز جنوبی میان روسیه و گرجستان در آگوست ۲۰۰۸ از مهم‌ترین تحولات سال‌های اخیر در منطقه محسوب می‌شود. این جنگ بر سر منطقه جدایی طلب اوستیای جنوبی که مورد حمایت روسیه است به وقوع پیوست. تلاش دولت گرجستان برای حل مشکل این منطقه و گسترش چتر حاکمیتی دولت مرکزی به اوستیای جنوبی نهایتاً به حمله نظامی ارتش گرجستان انجامید، اما این اقدام با واکنش شدید روسیه مواجه شد به نحوی که در کمتر از پنج روز نیروهای روسی با وارد آوردن خسارات سنگین به گرجستان ارتش این کشور را از منطقه بیرون راندند و بار دیگر اوستیای جنوبی را زیر چتر حمایتی خود گرفتند. گفته می‌شود که نگرانی قبلی میخائیل

ساکاشویلی رئیس‌جمهور گرجستان از تضعیف موقعیت سیاسی و محبوبیت خود در جامعه گرجستان و تلاش وی برای بهبود موقعیت خویش از طریق مبادرت به یک اقدام میهن‌پرستانه (احیای تمامیت ارضی گرجستان) از جمله دلایل مهم روی آوردن تفلیس به سیاست‌های جنگی در منطقه بوده است. در مقابل، روسیه به منظور حفظ نفوذ خود در قفقاز جنوبی در پی ممانعت از اعمال حاکمیت گرجستان بر این منطقه بود. در واقع دو منطقه جدایی‌طلب آبخازیا و اوستیای جنوبی مهم‌ترین اهرم‌های اعمال فشار مسکو بر جمهوری غرب‌گرای گرجستان‌اند و روسیه در طول سال‌های پس از فروپاشی شوروی تلاش می‌کرد تا با حمایت از این مناطق رفتار روس‌گريزانه مقامات گرجستان را کنترل کند. واکنش شدید روسیه به حمله ارتش گرجستان به اوستیای جنوبی همچنین پیام قوی به بازیگران غربی بود مبنی بر اینکه مسکو برای حفظ منافع خود در منطقه دارای بالاترین سطح آمادگی است. به اعتقاد کارشناسان، این واکنش شدید و نیز انفعال حامیان غربی جمهوری گرجستان از مهم‌ترین دلایل تثبیت نفوذ روسیه در حوزه اوراسیای مرکزی بوده است. این جنگ بار دیگر قابلیت‌های روسیه به عنوان مهم‌ترین بازیگر منطقه را به تصویر کشید. تحولات بعدی از جمله اعلام استقلال دو جمهوری اوستیای جنوبی و آبخازیا و به رسمیت شناخته شدن آن از سوی روسیه و ناتوانی جمهوری گرجستان در جلوگیری از تحقق این روند نیز به تقویت موقعیت سیاسی مسکو در منطقه کمک شایانی کرد.

۶-۱-۲-۱ تضعیف الگوی انقلاب‌های رنگی در اوراسیا

راه‌اندازی انقلاب‌های رنگی در برخی کشورهای منطقه از جمله مهم‌ترین عوامل و مؤلفه‌های تأثیرگذار بر تضعیف موقعیت روسیه در اوراسیای مرکزی و تقویت نفوذ آمریکا در منطقه بود. این امر بیش از هر چیز ناشی از روی کار آمدن دولت‌هایی بود که به همکاری با غرب و به‌طور خاص آمریکا گرایش فزاینده‌ای داشتند و هم‌زمان به دنبال کاهش وابستگی خود به روسیه و تضعیف نفوذ این کشور در منطقه بودند. از همان ابتدا

این اجماع نظر وجود داشت که سرنوشت دولت‌های برآمده از انقلاب‌های رنگی در تثبیت یا تضعیف این الگو در منطقه تأثیر بسزایی خواهد داشت. طبعاً در شرایط فراگیری این الگو در اوراسیای مرکزی قابل پیش‌بینی بود که روند برهم خوردن نظام موازنه قدرت در منطقه به ضرر روسیه همچنان ادامه داشته باشد. با این حال تحولات بعدی در منطقه و به‌طور خاص تحولات داخلی در کشورهایی که انقلاب‌های رنگی در آنجا رخ داده بود از تضعیف دولت‌های برآمده از این قبیل انقلاب‌ها حکایت داشت. مطابق با نظرسنجی‌ها میزان محبوبیت میخائیل ساکاشویلی به‌عنوان اولین رهبر انقلاب رنگی در منطقه طی چند سال اخیر به نسبت ماه‌های روی کار آمدن او به‌شدت کاهش پیدا کرده است. در حالی که در جریان وقوع انقلاب رنگی در گرجستان و بروز تحولات سیاسی در این کشور نظرسنجی‌ها از حمایت بیش از ۹۰ درصد مردم گرجستان از برنامه‌های ساکاشویلی خبر می‌داد، این حمایت در سال‌های بعد به ۵۰ درصد کاهش پیدا کرده بود. این روند نزولی به‌واسطه شکست وی در جریان جنگ با روسیه ادامه یافت و همین مسئله آینده سیاسی وی را به‌شدت در هاله‌ای از ابهام قرار داده است. بخشی از این کاهش محبوبیت ناشی از ناتوانی ساکاشویلی در برآوردن شعارهایی بود که در ابتدای تلاش برای به قدرت رسیدن خویش بر تحقق آنها تأکید می‌کرد. دو شعار اصلی وی در آن زمان بهبود وضعیت اقتصادی مردم و نیز احیای تمامیت ارضی گرجستان از طریق تحت‌انقیاد درآوردن مناطق جدایی‌طلب این کشور بود.

با این حال طی سال‌های ریاست جمهوری ساکاشویلی مردم گرجستان شاهد تغییر محسوسی در وضعیت اقتصادی خود و کشورشان نبودند. در خصوص مناطق جدایی‌طلب نیز هرچند در ابتدای روی کار آمدن ساکاشویلی دولت وی موفق به اعمال کنترل بر منطقه جدایی‌طلب آجاریا شد، اما روند توسعه و تثبیت حاکمیت ملی و احیای تمامیت ارضی گرجستان هیچ‌گاه تداوم نیافت و بدین ترتیب مشکلات مربوط به دو منطقه جدایی‌طلب اوستیای جنوبی و آبخازیا به قوت خود باقی ماند.

بدین ترتیب ناکامی ساکاشویلی در تحقق شعارهای خویش تضعیف چشمگیر موقعیت وی را در داخل گرجستان به دنبال آورد. این امر حجم مخالفت‌ها با وی را در داخل گرجستان افزایش داد به نحوی که کارشناسان سیاسی هم‌اکنون چشم‌انداز تاریکی را برای آینده سیاسی ساکاشویلی ترسیم می‌کنند. این وضعیت بیش از هر چیز از ناکارآمدی الگوی انقلاب‌های رنگی در سامان‌دهی به امور منطقه حکایت دارد.

انقلاب‌های رنگی عمدتاً به ظهور دولت‌های طرف‌دار توسعه روابط با آمریکا منجر می‌شد. از این رو شکست دولت‌های برآمده از این قبیل انقلاب‌ها تأثیر بسزایی بر تضعیف موقعیت آمریکا در منطقه برجای گذاشت و این مسئله نیز یکی دیگر از عوامل برهم خوردن نظام موازنه قدرت در منطقه به نفع روسیه و به ضرر آمریکا بود.

۲-۱-۲ پس از روی کار آمدن دولت اوباما (۲۰۰۹ تاکنون)

تأکید باراک اوباما بر شعار تغییر در دوران مبارزات انتخاباتی و انتقاد وی از سیاست خارجی دولت بوش موجب ارائه تحلیل‌های مختلفی در مورد آینده سیاست خارجی آمریکا شد. پس از پیروزی وی در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا این سؤال در میان کارشناسان و تحلیلگران حوزه اوراسیا شکل گرفت که روی کار آمدن اوباما چه تأثیری بر روند متغیر نظام موازنه قدرت در اوراسیای مرکزی خواهد داشت. این بحث به‌ویژه از آن جهت مورد توجه قرار گرفت که اوباما جنگ عراق را انحرافی در روند مبارزه با تروریسم می‌خواند و خواستار تمرکز مجدد آمریکا به افغانستان در روند این مبارزه بود. بدین ترتیب همچنان‌که در اوایل دهه ۲۰۰۰ رویکرد خاص آمریکا به افغانستان و مبارزه با طالبان و القاعده به تقویت حضور و نفوذ ایالات متحده در اوراسیای مرکزی منجر شده بود، احتمال می‌رفت تمرکز مجدد آمریکا به افغانستان بار دیگر به تقویت این حضور منجر شود.

تصمیم اوباما برای افزایش نیروهای آمریکا در افغانستان نیز پیش‌بینی‌ها در این زمینه را بیشتر کرد. با این حال این اتفاق نیز نتوانست روند فرسایش نفوذ آمریکا در اوراسیای

مرکزی را متوقف کند و نظام موازنه قدرت در این منطقه را به نفع آمریکا تغییر دهد. این امر دلایل مختلفی داشت. نخست اینکه، دولت اواما برخلاف دولت بوش مایل نبود سیاست تمرکز بر افغانستان را با رقابت‌های ژئوپولیتیکی در اوراسیای مرکزی پیوند بزند. بر این اساس در دوره اواما برخلاف دوره بوش تمرکز بر افغانستان با رایزنی‌های گسترده با کشورهای منطقه برای کسب پایگاه نظامی، توسعه همکاری‌های نظامی و انعقاد قراردادهای امنیتی همراه نبوده است. دوم اینکه، دولت اواما احیای روابط با روسیه را که در دوره بوش به شدت آسیب دیده بود به عنوان یک اولویت مهم سیاست خارجی خود تعریف کرد. از این رو به دنبال آن نبود که تحرکات خود در اوراسیای مرکزی را به نحوی افزایش دهد که با مخالفت روسیه مواجه شود. سوم اینکه، تحولاتی که پس از سال ۲۰۰۵ در منطقه اتفاق افتاد و موجبات فرسایش نفوذ آمریکا در اوراسیا را فراهم کرد کم و بیش از زمان روی کار آمدن دولت اواما نیز ادامه پیدا کرد. روابط تیره آمریکا با کشورهای چون ازبکستان متحول نشد. تلاش‌های روسیه برای تقویت نفوذ خود در منطقه ادامه پیدا کرد. روند تضعیف الگوی انقلاب‌های رنگی در منطقه نیز تداوم یافت.

این واقعیت با سقوط دولت انقلاب رنگی در قرقیزستان که به واسطه دامن زدن به فقر، فساد و بی‌عدالتی موقعیت بسیار متزلزلی پیدا کرده بود تأیید و تقویت شد. بروز انقلاب مردمی در قرقیزستان در اعتراض به عملکرد حکومت قربان‌بیک باقی‌اف که از طریق به راه انداختن انقلاب رنگی به قدرت رسیده بود بار دیگر بر فرجام تاریک دولت‌های برآمده از این قبیل انقلاب‌ها مهر تأیید زد. خارج از حوزه اوراسیای مرکزی، دیگر کشور میزبان انقلاب رنگی یعنی اوکراین نیز با پیروزی مخالفان در جریان انتخابات پارلمانی سرنوشت مشابهی با دو جمهوری گرجستان و قرقیزستان پیدا کرد.

بدین ترتیب تداوم محرکه‌های مؤثر در تضعیف موقعیت آمریکا در اوراسیای مرکزی طی سال‌های پایانی دوران ریاست جمهوری جورج بوش شد تا علی‌رغم برخی تلاش‌ها برای تغییر سیاست خارجی آمریکا در دوره جدید، فرسایش نفوذ ایالات متحده

در این منطقه در دوره ریاست جمهوری باراک اوباما نیز ادامه یابد. در نهایت تصمیم اوباما در خصوص خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان به تسریع این روند منجر شد.

۲ تحولات نظام موازنه قدرت در اوراسیای مرکزی و تأثیرات آن بر منافع و

موقعیت ایران

مناطق آسیای مرکزی و قفقاز به دلیل قرابت‌های بالای ژئوپولیتیکی و جغرافیای فرهنگی با ایران به‌طور قطع در حوزه مستقیم امنیت فوری کشورمان قرار دارند. این مناطق از پتانسیل بالایی برای تأثیرگذاری بر ایران برخوردارند و درعین حال ظرفیت قابل ملاحظه‌ای در تأثیرپذیری از فرایندها و تحولات جاری کشورمان دارند. از این رو جمهوری اسلامی ایران یکی از مهم‌ترین بازیگران ذی‌مدخل در معادلات و ترتیبات حوزه اوراسیای مرکزی به حساب می‌آید، در چنین شرایطی توجه به مسائل و روندهای حاکم بر این منطقه اهمیت بالایی در فرایند طرح‌ریزی سیاست خارجی کشور دارد. طبعاً کیفیت تعامل یا تقابل قدرت‌های بزرگ در اوراسیای مرکزی و تأثیر آن بر منافع و موقعیت ایران در این منطقه از جمله مهم‌ترین ملاحظات است که باید در روند تعیین تصمیمات و ترجیحات کشور در قبال این منطقه مورد توجه قرار گیرد. با توجه به نوع روابط ایران با قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل و به‌ویژه بازیگر هژمون آن یعنی آمریکا می‌توان استنباط کرد که تحولات و تغییرات حادث در نظام موازنه قدرت در اوراسیای مرکزی تأثیری قاطع بر موقعیت جمهوری اسلامی ایران در منطقه دارد.

با تحولات حادث در نظام توازن قوا در اوراسیای مرکزی پس از یازدهم سپتامبر باید اظهار داشت که افزایش بی‌سابقه نقش آمریکا در معادلات امنیتی این حوزه در دوره اول تحول نظام موازنه قدرت در این منطقه (۲۰۰۴-۲۰۰۱) در زمره مهم‌ترین تهدیدات فراروی جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود. از یک طرف گسترش نفوذ آمریکا در اوراسیای مرکزی در شکل دخالت فزاینده در امور امنیتی آن، زمینه مساعدی را برای تعقیب

همه‌جانبه اهداف این کشور در منطقه فراهم می‌ساخت. بخشی از این اهداف معطوف به تحدید نفوذ و حضور ایران در اوراسیای مرکزی بود. از طرف دیگر افزایش توجه ایالات متحده به اوراسیای مرکزی می‌توانست نقش‌آفرینی بیشتر متحدان این کشور در منطقه را به دنبال داشته باشد که طبعاً این روند به معنای افزایش تهدیدات و چالش‌های ایران در این حوزه به حساب می‌آمد. تعارض منافع ایران و آمریکا در اوراسیای مرکزی و اعتقاد واشنگتن به پیگیری سیاست تحدید نفوذ و حضور ایران در این حوزه به‌طور طبیعی چالش‌های فراروی ایران را در منطقه افزایش می‌داد. همچنان‌که جمهوری اسلامی ایران از توسعه ناتو به شرق و از جمله به آسیای مرکزی و قفقاز تصور تهدیدآمیزی داشته است به طریق اولی نسبت به توسعه نفوذ آمریکا در این منطقه نیز حساس است.

از این رو به اعتقاد بسیاری از کارشناسان و تحلیلگران تحول نظام توازن قوا در اوراسیای مرکزی در سال‌های اولیه دهه ۲۰۰۰ و گسترش دامنه نفوذ واشنگتن در این منطقه تحولی تهدیدزا برای منافع ایران در منطقه بوده است. در عین حال می‌توان تأیید کرد که تشدید مبارزه کشورهای غربی با افراط‌گری در این حوزه طی این دوره صرفاً در بخش مربوط به مبارزه با جریان طالبانیسم در چارچوب منافع و فرصت‌های ایران قرار داشته است. مطالعه مسائل منطقه نشان می‌دهد که گروه‌های طرف‌دار تفکر طالبانی که مبارزه با اسلام شیعی یک جزء اصلی ایدئولوژی آنان است در سال‌های حاکمیت طالبان بر افغانستان نفوذ قابل ملاحظه‌ای را به‌ویژه در آسیای مرکزی به‌دست آورده بودند. هدف قرار گرفتن این گروه‌ها در استراتژی مبارزه با تروریسم ائتلاف بین‌المللی در سال‌های اولیه پس از یازدهم سپتامبر مهم‌ترین فرصت فراروی ایران در اوراسیای مرکزی در دوره اول تحول نظام موازنه قدرت در این حوزه بود. البته جریان کلی مبارزه با اسلام اصیل و اسلام‌گرایی در منطقه در تعارض با سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران به حساب می‌آمد.

دوره دوم تحول نظام موازنه قدرت در اوراسیای مرکزی در سال‌های پس از یازدهم سپتامبر از این جهت که متضمن تحدید نفوذ آمریکا و کشورهای غربی و توسعه نقش

بازیگران سنتی در منطقه بوده است دوره فرصت‌سازی برای جمهوری اسلامی ایران قلمداد می‌شود. افزایش نفوذ بازیگرانی نظیر روسیه و چین در اوراسیای مرکزی در سال‌های اخیر، که برخلاف آمریکا روابط خصمانه‌ای با جمهوری اسلامی ایران ندارند، قطعاً تحول مثبتی برای تهران در منطقه به حساب می‌آید. ایران، هم با روسیه و هم با چین در خصوص برخی مسائل و مباحث اوراسیای مرکزی دارای اتفاق نظر بوده و منافع مشترکی دارد. هر سه کشور مخالف نقش آفرینی بازیگران غربی در امور امنیتی و سیاسی این منطقه‌اند و هریک به نوعی توسعه حضور آمریکا در این منطقه همجوار را تهدیدی برای امنیت خود قلمداد می‌کنند. طبعاً افزایش نفوذ بازیگرانی که دیدگاه‌ها و منافع مشترکی با ایران در اوراسیای مرکزی دارند می‌تواند به تنظیم معادلات کلان منطقه به نحوی که تعارض کمتری با ملاحظات و منافع ایران داشته باشد منجر شود. این امر زمینه مناسب‌تری را برای نقش آفرینی پررنگ‌تر ایران در مسائل اوراسیای مرکزی فراهم خواهد ساخت. پیوستن ایران به سازمان همکاری شانگهای به عنوان عضو ناظر که خود در اثر تحول نظام موازنه قدرت در منطقه در سال‌های اخیر نفوذ بالاتری را در تنظیم مسائل و معادلات منطقه به دست آورده از جمله نشانه‌های مهمی است که فرصت‌ساز بودن این دوره نسبت به دوره قبلی را مورد تأیید قرار می‌دهد. از این رو به نظر می‌رسد که دوره اخیر تحول نظام موازنه قدرت در اوراسیای مرکزی به طور بالقوه با منافع و علائق جمهوری اسلامی ایران در این منطقه هماهنگی بیشتری دارد.

هرچند که این مسئله به معنای پایان مشکلات و چالش‌های فراروی توسعه نفوذ ایران در منطقه نیست. نکته مهم این است که در مقایسه با حضور آمریکا در اوراسیای مرکزی، نقش آفرینی بازیگران سنتی منطقه نظیر روسیه و چین محدودیت‌های کمتری را برای ایران در منطقه فراهم می‌کند. این امر می‌تواند مسیر تحقق و توسعه فرصت‌های جمهوری اسلامی ایران در اوراسیای مرکزی را هموار کند. لازم به یادآوری است که فروپاشی شوروی و ظهور هشت جمهوری مستقل در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز متضمن پدیداری

فرصت‌های متنوعی برای ایران در این مناطق بوده است. به لحاظ سیاسی توسعه روابط دوجانبه و چندجانبه با جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز از تبدیل این مناطق به محیطی تهدیدساز برای امنیت ملی ایران جلوگیری می‌کند. از جمله ارتقای سطح روابط سیاسی با کشورهای منطقه می‌تواند روندهای تهدیدزایی که توسط آمریکا، ناتو و رژیم صهیونیستی در این مناطق ضد ایران پیگیری می‌شود را مختل کند. توسعه روابط سیاسی با جمهوری‌های منطقه همچنین به معنای توسعه محیط عملیاتی و اثرگذاری ایران در نظام بین‌الملل خواهد بود که این مسئله در شرایط تلاش قدرت‌های غربی برای انزوای ژئوپولیتیکی ایران از ارزش و اهمیت بالایی برخوردار است. از سوی دیگر مناطق آسیای مرکزی و قفقاز همواره برای ایران اهمیت ژئوپولیتیکی داشته است. پس از فروپاشی شوروی اهمیت این مناطق در معادلات جهانی افزایش چشمگیری پیدا کرد به طوری که برخی صاحب‌نظران، این مناطق را مکمل ژئوپولیتیکی ایران نامیدند. ثبات و امنیت این جمهوری‌ها در دوران پس از استقلال برای کشورهای منطقه مهم است و ایران معتقد است که منافعش در منطقه با ثبات کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز ارتباط مستقیم دارد.

به لحاظ اقتصادی زمینه‌های گسترده‌ای برای همکاری ایران و جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز وجود دارد. همکاری در حوزه نفت و گاز خزر یکی از مهم‌ترین این زمینه‌هاست. قفقاز یکی از محورهای ترانزیتی شمال - جنوب و یکی از محل‌های اتصال شریان‌های انرژی و حمل‌ونقل به اروپا محسوب می‌شود. مسیر ترانزیتی قفقاز به اروپا برای ایران از اهمیت نسبی بیشتری نسبت به مسیر ترکیه برخوردار است. از مسیر قفقاز، ایران حدود ۱۰۰۰ کیلومتر به برخی از بازارهای اروپا نزدیک‌تر می‌شود. توسعه و شکوفایی اقتصادی در کشورهای منطقه در راستای سیاست‌های اقتصادی منطقه‌ای ایران قرار دارد. بنابراین، ایران از این امر استقبال می‌کند و معتقد است که این شکوفایی اقتصادی بازار جدیدی از کالا و خدمات را برای شرکت‌های ایرانی به وجود خواهد آورد. از طرف دیگر محصور بودن جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز در خشکی (به جز گرجستان) اهمیت

ایران را به عنوان راه ارتباطی با جهان خارج برای کشورهای منطقه افزایش می دهد. از دیدگاه جغرافیای سیاسی نیز به دلیل پیشینه تاریخی، ایران از موقعیت و شرایط خوبی برخوردار است. بسیاری از اقوام مناطق آسیای مرکزی و قفقاز از جمله اقوام آذری، ارمنی و گرجی با ایران و فرهنگ ایران آشنایند و به فرهنگ ایران تعلق خاطر دارند. ضمن اینکه دومین کشور شیعه یعنی جمهوری آذربایجان در قفقاز قرار دارد و ارتباط نزدیک دو ملت ایران و آذربایجان می تواند تأمین کننده منافع دو کشور باشد. به طور کلی هم پیوندی ها و اشتراکات فرهنگی میان ایران و جمهوری های آسیای مرکزی و قفقاز محرک مؤثری برای توسعه عمق نفوذ استراتژیک ایران در این مناطق است و فی نفسه می تواند در افزایش فرصت های ایران در این مناطق بسیار تأثیرگذار باشد.

۳ جمع بندی نتیجه گیری

ویژگی های ممتاز حوزه استراتژیک اوراسیای مرکزی همواره موجبات توجه قدرت های بزرگ به مناطق آسیای مرکزی و قفقاز را فراهم ساخته است. اوراسیای مرکزی به عنوان پل ارتباطی شماری از مناطق استراتژیک جهانی همواره جاذبه فراوانی برای بازیگران بزرگ نظام بین الملل داشته است. از این رو توسعه نفوذ در این منطقه عمدتاً در چارچوب ملاحظات مهم قدرت ها بوده است. در سال های پس از فروپاشی شوروی بروز خلأ قدرت در اوراسیای مرکزی در کنار مزیت های اقتصادی موجود در این منطقه به ویژه در حوزه انرژی، رقابت بین المللی برای بهبود موقعیت در اوراسیا را دوچندان ساخت. رقابت روسیه و آمریکا در این منطقه در دوره پساجنگ سرد یک وجه مهم از فرایندهای کلان قابل تشخیص در اوراسیای مرکزی بوده است. هر دو کشور تلاش داشتند تا موقعیت و جایگاه خود را در ترتیبات سیاسی، امنیتی و اقتصادی اوراسیا بهبود بخشند. به همین دلیل در طول سال های پس از فروپاشی شوروی هم مسکو و هم واشنگتن نفوذ قابل توجهی در معادلات اوراسیای مرکزی داشتند و این امر به طور طبیعی به شکل گیری نوعی نظام توازن قدرت در این منطقه منجر شده بود.

حوادث یازدهم سپتامبر از این جهت که به تغییر فاحش نظام موازنه قدرت در اوراسیای مرکزی انجامید نقطه عطفی در تحولات این منطقه به حساب می‌آید. تصمیم آمریکا برای حمله به افغانستان، تخصیص ظرفیت‌های بیشتر به این منطقه را به دنبال داشت. حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی و افزایش همکاری‌های امنیتی آن با جمهوری‌های این منطقه تعادل قدرت را به نحو چشمگیری تغییر داد و موازنه را به نفع ایالات متحده و به ضرر روسیه برهم زد. این روند با راه‌اندازی انقلاب‌های رنگی در دو جمهوری گرجستان و قرقیزستان که به روی کار آمدن رهبران غرب‌گرا در این کشورها منجر شد، ادامه پیدا کرد. اما به تدریج و با وقوع تحولات دیگری نظیر تداوم جنگ عراق - که موجبات چرخش توجه واشنگتن از مسائل افغانستان و حوزه اوراسیا به مسائل عراق و خاورمیانه را فراهم ساخت - موازنه قدرت در اوراسیای مرکزی بار دیگر دچار تحول شد و زمینه را برای بازیابی موقعیت و نفوذ مسکو در منطقه فراهم ساخت.

تدابیر روسیه برای احیای نفوذ خود در منطقه از جمله تأسیس پایگاه نظامی در قرقیزستان و تقویت سازمان همکاری شانگهای در کنار تحولات دیگری نظیر تضعیف دولت غرب‌گرای برآمده از انقلاب رنگی در گرجستان، بروز جنگ قفقاز در آگوست ۲۰۰۸ که با پیروزی روسیه به پایان رسید و در نهایت فروپاشی دولت انقلاب رنگی در قرقیزستان بار دیگر نظام توازن قدرت در اوراسیای مرکزی را متحول ساخت و موازنه را به نفع روسیه و به ضرر آمریکا برهم زد. به همین دلیل می‌توان نظام موازنه قدرت حاکم بر اوراسیای مرکزی را در دهه ۲۰۰۰ میلادی نظامی متغیر و سیال به حساب آورد. نکته مهم آنکه تحولات اخیر در خاورمیانه و وقوع سونامی انقلاب‌های مردمی در این منطقه تازه‌ترین تحولی است که می‌تواند روند تضعیف نفوذ غرب در اوراسیای مرکزی را تسریع کند. درگیر شدن بیشتر کشورهای غربی در امور خاورمیانه به‌عنوان یکی از پیامدهای فوری انقلاب‌های این منطقه می‌تواند به‌طور هم‌زمان به کاهش ظرفیت آن برای نقش‌آفرینی در امور و ترتیبات دیگر مناطق استراتژیک جهان منجر شود.

درحالی که طی یک سال گذشته اخبار مربوط به خروج آمریکا از عراق و افغانستان موجبات نگرانی روسیه از کاهش سطح درگیری آمریکا در مسائل خاورمیانه و جنوب آسیا و در نتیجه امکان سرمایه‌گذاری بیشتر واشنگتن در اوراسیا را فراهم ساخته بود، تحولات اخیر منطقه خاورمیانه بار دیگر این امیدواری را برای روس‌ها ایجاد کرد که انقلاب‌های مردمی در این منطقه باعث تداوم و تشدید تمرکز آمریکا بر مسائل خاورمیانه شود. ازسوی دیگر درگیر شدن شدید اتحادیه ناتو در خاورمیانه و در اختیار گرفتن فرماندهی عملیات نظامی بر ضد لیبی توجه این نهاد را از حوزه اوراسیا به حوزه مدیترانه تغییر داده است. این امر به معنای به تأخیر افتادن پروژه الحاق کشورهای پیرامونی روسیه به ویژه گرجستان به این اتحادیه خواهد بود. ازاین‌رو تحولات اخیر در منطقه خاورمیانه نیز محرک مؤثر دیگری برای تشدید روند تغییر نظام موازنه قدرت در اوراسیا به ضرر کشورهای غربی و به ویژه آمریکا به حساب می‌آید.

این وضعیت بر موقعیت و منافع جمهوری اسلامی ایران تأثیر قاطعی دارد. بسیاری از تحلیلگران با توجه به کیفیت روابط ایران و آمریکا در دوره پس از پیروزی انقلاب اسلامی، توسعه نفوذ آمریکا در حوزه اوراسیای مرکزی را مانع بزرگی برای تأمین و تحقق منافع ایران در این حوزه به حساب می‌آورند. هرچند افزایش حضور آمریکا در حوزه خزر در سال‌های پس از فروپاشی شوروی مانعی برای تحقق برخی منافع ایران به ویژه در زمینه ترانزیت نفت و گاز خزر بوده است، اما تحول مجدد نظام موازنه قدرت در اوراسیای مرکزی در سال‌های اخیر و تضعیف نفوذ واشنگتن در منطقه بار دیگر فرصت‌های بالقوه فراروی ایران را برای توسعه نفوذ خود در آسیای مرکزی و قفقاز افزایش داده است. در اختیار گرفتن مجدد ابتکار عمل تعیین ترتیبات سیاسی و امنیتی منطقه ازسوی بازیگرانی که در مقایسه با کشورهای غربی از روابط مطلوب‌تری با ایران برخوردارند فرصت مناسبی را در برابر ایران برای بسط نفوذ خود در این منطقه فراهم ساخته است. ازاین‌رو دوره دوم تغییر نظام موازنه قدرت در اوراسیای مرکزی به‌طور بالقوه دوره فرصت‌سازی برای جمهوری اسلامی ایران به حساب می‌آید.

منابع و مأخذ

وحیدی، موسی‌الرضا (۱۳۸۱). «حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز، واکنش روسیه»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۳۷.

Akbarzadeh, Shahram (2002). "Tashkent Caught Between the United States and the Shanghai Cooperation Organization", *Central Asia and Caucasus Analyst*.

Blua, Antoine (2002). "Central Asia: Militarization Could Come at of Regional Stability", *Eurasia Insight*.

Central Asia and Caucasus Analyst (2003). "The Shanghai Cooperation Organization and its Future".

Daly, John (2008). "Azerbaijan Expands Commitment to Nato Troops in Afghanistan", *Eurasia Daily Monitor*, Vol 5, Issu: 180.

Denison, Micheal (2002). "Central Asia's New Romance With the West: A Match Made in Heaven", *Central Asia and Caucasus Analyst*.

Donovan, Jeffrey (2002). "Central Asia: Verdict Still Out on U.S. Engagement, Eurasia in Sight".

Katzman, Kenneth (2006). "Afghanistan: Post-War Governance, Security, and U.S Policy", *CRC Report for Congress*, CRS Website.

Kucera, Joshua (2006). "One Year After Andijan: US Lawmakers Take Action to Punish Uzbekistan", *Eurasia Insight*.

Nichol, Jim (2003). "Central Asia's New States: Political Development and Implications for U.S Interests", Congressional Research Service Website.

Torbakov, Igor (2002). "Russia Moves to Reassert Influence in Central Asia, Caucasus", *Eurasia Insight*.

U. S. Department of State, Office of Research (2003). CIS Opinion Alert, "Diverse CIS Publics Oppose U. S.-led War in Iraq".

U.S. Department of State (2006). "Nato Assumes Military Command in Afghanistan", www.state.gov.

Weitz, Richard (2006). "Averting a New Great Game in Central Asia", *Washington Quarterly*.

Wishnick Elizabeth (2004). "Strategic Consequences of the Iraq War: U. S. Security Interests in Central Asia Ressed, Strategic Studies Institute.